



مؤلفه‌های استقلال در حقوق بین‌الملل با تأکید بر استرداد استقلال افغانستان

محمدعوض اعتمادی^۱

چکیده

استقلال ملی، تأمین‌کننده امنیت مردم یک کشور از جهات مختلف در مقابل مداخلات، بیگانگان است. اصل استقلال، اصل بنیادین موجودیت کامل محسوب می‌شود. زیرا بر اساس و بنیان‌های آن، دولت‌ها در اداره کشور خود دارای صلاحیت و اختیارات انحصاری و لازم‌الاحترام در اعمال حاکمیت هستند. استقلال از منظر حقوق بین‌الملل دارای مؤلفه‌ها و عناصر اساسی و مهمی است که بدون وجود و تحقق آن‌ها استقلال معنا و مفهوم‌اش را از دست خواهد داد.

در این مقاله این مؤلفه‌ها و عناصر با تأکیدی بر افغانستان مورد بررسی قرار گرفته است. نگارنده معتقد است که از منظر حقوق بین‌الملل، افغانستان کشور دارای استقلال سیاسی حقوقی است که در سرزمین مشخص، با جمعیت پایدار و گروه انسانی ثابت، دارای حاکمیت داخلی و خارجی است و از سوی کشورهای دیگر و سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است و عضو سازمان‌های مهم بین‌المللی و منطقه‌ای محسوب می‌شود. بنابراین، حضور جامعه جهانی و نیروهای نظامی ناتو که بر اساس مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد و موافقت رسمی دولت افغانستان صورت گرفته است، نمی‌تواند چالشی برای استقلال سیاسی - حقوقی محسوب شود و آن را مخدوش سازد.

واژگان کلیدی: استقلال، استقلال سیاسی، استقلال حقوقی، حقوق بین‌الملل، مؤلفه‌ها، افغانستان.

مقدمه

با آغاز نخستین جنگ جهانی، در جهان و منطقه تغییرات ژرفی به وجود آمد و در مقابل استعمار انگلیس جبهه‌های قوی شکل گرفت. در روسیه انقلاب کمونیستی رژیم تزاری را سرنگون ساخت، در ایران جنبش مشروطیت با قوت خویش ظهور کرده بود و...

در افغانستان نیز مشروطیت دوم به تدریج با اهداف روشن، جدی و انقلابی در عرصه‌های سیاست کشور جولان داشت و در نتیجه آن، روشنفکران افغانستان موفق شدند به اهداف خود نزدیک گردند و سرانجام به تاریخ ۲۰ فوروری ۱۹۱۹م، در کله گوش لغمان، امیر حبیب‌الله خان به قتل رسید. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۷۹) با قتل شاه تحت‌الحمایه انگلستان، مشروطه‌خواهان به اهداف خود رسیدند و در کشور تهداب حکومت قانونی، مستقل و مشروطه‌خواه گذاشته شد. امان‌الله خان، با بهره جستن هم‌زمان از فشار نظامی و تدبیر سیاسی بنیاد استقلال کشور را استحکام بخشید. برقراری روابط مساوی با کشورهای آزاد جهان، لغو سیستم برده‌داری که عبدالرحمن خان به وجود آورده بود، گسترش معارف در کشور، روشن کردن مشعل مطبوعات، تصویب قانون اساسی و اتخاذ تصامیم ملی، لویه جرگه‌ها و... از اقدامات اساسی این دوره محسوب می‌گردد. (همان: ۵۲۲) بدین ترتیب، خواسته‌های مشروطه‌خواهان اول و دوم در کشور به منصفی ظهور رسیدند.

نگارنده سعی کرده است پس از بیان مفهوم، اهمیت و جایگاه استقلال، به بررسی عناصر و مؤلفه‌های استقلال در حقوق بین‌الملل پردازد و سپس نگاهی به موضوع استرداد استقلال افغانستان داشته باشد که آیا افغانستان با حضور جامعه جهانی و نیروهای نظامی ناتو باز هم یک کشور مستقل است؟ یا به تعبیر برخی کشورها، کشور اشغال شده است؟ تا حد امکان تلاش شده است تا از منظر حقوقی به این سئوال‌ها پاسخ داده شود.

۱. مفهوم شناسی

منظور از مفهوم شناسی یا ترمینولوژی، تعریف و تبیین مفاهیمی است که، نقش محوری و کلیدی در فهم در فهم دقیق مسایل مطرح در پژوهش دارد و ایفا می‌کند. بنابراین، مفاهیمی مانند؛ استقلال، استقلال سیاسی و... تحت این عنوان بررسی و تبیین می‌شود.



۱-۱. مفهوم استقلال ۱

صرف نظر از معنی لغوی واژه استقلال، می‌توان در تعریف از آن گفت: «استقلال به شرایطی گفته می‌شود که یک ملت، کشور یا دولت توانایی خودگردانی و حاکمیت نسبی یا تام بر سرزمین، مردمان یا امورات خود را داشته باشد. به عبارت بهتر؛ استقلال عبارت از حالت کشوری است که زمامداری آن به هیچ‌وجه تابع زمامداری دیگر کشورها نباشد.» (هاشمی، ۱۳۸۴: ۲۰۰) این امر می‌تواند به صورت دموکراتیک یا با مبارزه مسلحانه، به دست آید. این موضوع خود می‌تواند تا سال‌ها به طول بینجامد.

اگر بخواهیم تعریف دیگری از مفهوم استقلال ارائه کنیم، باید موارد زیر را در آن لحاظ نماییم:

۱. جدا نمودن حاکمیت یک کشور از هر نوع سلطه و اقتدار خارجی؛
۲. وضع هر تجمع بشری که دستگاه و ارکان آن به نسبت دستگاه و ارکان تجمع بشری دیگر در حال اطاعت و پیروی واقع نشده باشد؛
۳. حقی که به موجب آن، هر کشور در سیاست داخلی یا خارجی خود آزاد است. (منصوری، پیشین: ۵۵) بر این اساس، استقلال دو جنبه دارد. استقلال خارجی یعنی؛ آزادی عمل در برقراری روابط با سایر کشورها و در مسایل خارجی به‌طور کلی. استقلال داخلی یعنی؛ آزادی عمل در چارچوب سرحدات کشوری. در نتیجه استقلال داخلی، کشور می‌تواند هر نوع قانون اساسی که مایل باشد، تصویب کند و تشکیل اداری خویش را به میل خود برقرار نموده و هر نوع قانونی را بخواهد، وضع کند.

بنابراین، کشور مستقل، کشوری می‌باشد که در یک سرزمین مشخص دارای حاکمیت داخلی و خارجی، جمعیت پایدار، دولت و همچنین مستقل از دیگر کشورها و قدرتها باشد و بتواند با دیگر کشورها رابطه برقرار کند. دولت - کشور مستقل صاحب عنوان قانونی برای دارایی‌های آن کشور است. به‌طور معمول این کشور به‌عنوان کشوری شناخته می‌شود که به هیچ کشوری وابسته نیست، یا تحت کنترل هیچ قدرتی با کشوری قرار ندارد.



۲-۱. مفهوم استقلال سیاسی

استقلال سیاسی، عبارت است از «داشتن قدرت تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری همراه با اعمال این تصمیم‌ها و سیاست‌ها در حیطه حاکمیت». (آقابخشی، ۱۳۷۶: ۲۷۷) اگر این تعریف را تجزیه کنیم، سه عنصر قدرت تصمیم‌گیری، قدرت اعمال تصمیم گرفته شده و قلمرو حاکمیت قابل بازیافت هستند. بر این اساس، چنان‌چه ملتی بتواند بدون تأثیرپذیری از محیط خارجی اعم از منطقه‌ای و نیروهای اثرگذار بین‌المللی چون قدرت‌های بزرگ، سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی (مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) و شرکت‌های چند ملیتی برای خود برنامه‌های کلان سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تدوین کند، آن را ملت مستقل می‌نامند.

۲. اهمیت و جایگاه استقلال

استقلال همان‌گونه که در تعریف آن بیان شد، حالت کشوری است که زمامداری آن به هیچ‌وجه تابع زمامداری دیگر کشورها نباشد. طبق این اصل، استقلال ملی، اصل بنیادین موجودیت کامل محسوب می‌شود. زیرا امروزه روابط بین کشورها بر پایه‌ی احترام متقابل به استقلال و حاکمیت ملی و عدم دخالت در امور داخلی کشورها استوار است و اصل عدم مداخله در امور داخلی یک دولت، یکی از اصول پایدار حقوق بین‌الملل معاصر است. این اصل، بازتاب و لازمه منطقی اصل حاکمیت دولت‌ها و برابری میان دولت‌ها در سطح بین‌المللی است. زیرا هیچ دولتی، بدون رضایت، دخالت دولت دیگری را در اداره امور داخلی و خارجی خود نمی‌پذیرد. (ابوالوفا، ۱۳۹۰: ۵۶)

این امر ماهیت تثبیت شده‌ای در نظام حقوقی بین‌الملل به خود گرفته است و اسناد بین‌المللی نیز بر این اصل تصریح دارند. به‌عنوان مثال در ماده ۱۰ میثاق جامعه ملل آمده است: «اعضای جامعه ملل تعهد می‌نمایند که تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کنونی یکدیگر را محترم شمارند و در قبال تجاوز خارجی از آن به دفاع برخیزند.» هم‌چنین بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد در عبارت مشابهی مقرر می‌دارد: «کلیه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن بر ضد تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری ... خودداری خواهند نمود.»

هم‌چنین می‌توان به بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد اشاره کرد: «مطابق این بند هیچ یک از مقررات منشور، سازمان ملل متحد را مجاز نمی‌دارد که در امور ذاتاً داخلی دولت‌های عضو



دخالت نماید و دیگر اعضا را نیز ملزم می‌کند که چنین موضوعاتی را تابع مقررات منشور قرار دهند.» در بند ۱ ماده ۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مقرر داشته است: «همه ملل دارای خودمختاری هستند. به‌موجب حق مزبور، ملت‌ها وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین می‌کنند.»

بدین ترتیب، اصل استقلال کشورها، به‌عنوان یک ناموس مشترک جهانی و بین‌المللی، قابل درک است که این امر، به خودی خود، بیان‌گر درجه‌ی اهمیت و جایگاه استقلال، آزادی و تمامیت ارضی کشورها در حقوق بین‌الملل و روابط بین‌المللی است.

۳. مؤلفه‌های استقلال

استقلال یا به‌عبارت بهتر، دولت - کشور دارای استقلال از مؤلفه‌های برخوردار است که بدون آن‌ها تصور دولت - کشور مستقل ناممکن و غیر قابل تصور است. این مؤلفه‌ها عبارتند از:

۳-۱. سرزمین مشخص

سرزمین یا فضای زیست یک کشور، محدوده جغرافیای است که با مرزهای کمابیش ثابت، معین و مشخص شده است. به‌عبارتی بهتر؛ دولت دربر گیرنده سرزمین و فضای جغرافیای با مرزهای خاکی، آبی (آب‌های داخلی و دریای سرزمینی) و هوایی است که مردم با مشترکات و وابستگی‌های پایدار خود، در آن زندگی می‌کنند. بین سرزمین و جمعیت رابطه‌ی مستحکمی وجود دارد به‌گونه‌ای که کشور فاقد سرزمین مفهومی ندارد. هرچند جمعیت آن زیاد و قابل توجه باشد. (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۸: ۲۰۳-۲۰۴) بنابراین، سرزمین عامل مادی و اساسی تشکیل کشور محسوب می‌گردد و این بدان معناست که کشور نهادی است که بدون وابستگی به مفهوم قلمرو، نمی‌تواند وجود داشته باشد.

در واقع، سرزمین را می‌توان سنگ بنای طبیعی و عنصر و مؤلفه‌ی اصلی و اجتناب ناپذیر برای تشکیل دولت دانست. به عبارت بهتر، تصور دولت - کشور بدون سرزمین ممکن نیست، هم‌چنان‌که تصور دولت - کشور دارای استقلال بدون مردم، غیرممکن است. (هاشمی، ۱۳۹۰:



۳-۱-۱. ویژگی‌های سرزمین

سرزمین اصولاً یک فضای ثابت، پیوسته و در محدوده جغرافیای مشخص است. بنابراین، دارای ویژگی‌های زیر است:

الف. پابرجایی سرزمین

منظور از پابرجایی این است که سرزمین به‌عنوان سنگ بنا و پیکره‌ی مادی دولت، ثابت و غیر قابل تغییر است. البته در عمل، دنیا شاهد پاره‌ای از تغییرات سرزمینی هم‌چون کوچک یا بزرگ و یا حتی ناپدید شدن یک کشور از طریق تبدیل آن به چند دولت بوده است. (همان) این تغییرات در طول قرون ۱۹ و ۲۰ میلادی به‌صورت اکثراً غیر مسالمت‌آمیز و بعضاً مسالمت‌آمیز اتفاق افتاده است و چه بسا در آینده نیز پیش‌آید. پس برای موجودیت دولت - کشور، ثبات وضعیت سرزمین، البته به‌گونه نسبی آن، لازم است. نسبی، از آن جهت که این چهارچوب، از حیث گسترش یا محدودیت تغییر می‌یابد. تاریخ کشورها این واقعیت را به نیکی نشان داده است. (قاضی، ۱۳۸۳: ۲۰۱)

ب. پیوستگی سرزمین

سهولت در برقراری ارتباط بین افراد یک جامعه و امکان مراقبت‌های لازم اقتضا دارد که سرزمین یک دولت به‌صورت پیوسته در یک قطعه واحد و بدون گسستگی و پراکندگی باشد. (همان) البته این کمال مطلوب همیشه امکان پذیر نیست. دنیا شاهد وجود برخی کشورهای دارای ناپیوستگی یا پراکندگی جغرافیایی در فضای گسترده می‌باشد. مانند اندونزی که مجمع‌الجزایری است با بیش از ۳۰۰۰ جزیره‌ی پراکند بر روی مساحتی حدود یک میلیون کیلومتر مربع تشکیل شده است. (هاشمی، پیشین: ۸۹)

ج. وحدت سرزمینی

قوانین یک کشور اصولاً قابلیت اجرا در تمامی سرزمین آن کشور را دارند. بنابراین، اصل سرزمینی بودن قوانین، به‌منظور استقرار نظم، امنیت و عدالت به‌ویژه در امور کیفری مورد تأکید و توجه قرار گرفته است. (هاشمی، پیشین: ۹۱)



۳-۱-۲. ماهیت حقوقی سرزمین

در مورد ماهیت حقوقی سرزمین، نظریات و دیدگاه‌های گوناگونی ابراز شده است که از میان آن‌ها دو نظریه، قابل قبول‌تر است:

الف. نظریه‌ای که به موجب آن، سرزمین محدوده‌ی است که در آن، کشور می‌تواند صلاحیت خود را قویاً و به‌طور موثر اعمال کند. این نظریه را نظریه صلاحیت سرزمینی می‌نامند و مهم‌ترین طرفداران این نظریه عبارتند از: کلسن، بورکن ژرژسل، بادوان و...

ب. نظریه‌ای است که بر اساس آن، سرزمین در حکم حد و مرز اقتدار کشور است. از طرفداران این نظریه، می‌توان از لئون دوگی و کاره دومالبرگ نام برد. (ضیایی بیگدلی، پیشین: ۲۰۸)

۳-۱-۳. جایگاه حقوقی سرزمین

جایگاه حقوقی و نقش تعیین‌کننده سرزمین، از دو جهت قابل توجه است:

الف. سرزمین قلمرو حقوقی و سیاسی جمعیت‌ها را مشخص و اندیشه پدیداری و شکل‌گیری ملت‌ها را تسهیل می‌کند. در درون مرزهای مشخص است که مردم احساس وابستگی به آب و خاک خود می‌کنند و بدین طریق، احساسات ملی و میهن‌دوستی شکل می‌گیرد. (هاشمی، پیشین: ۹۲-۹۳)

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

ب. سرزمین بیان‌گر قلمرو حاکمیت و صلاحیت دولت‌هاست. قدرت‌های حاکم بر کشورها در محدوده‌ی سرزمین خود در داخل مرزهای شناخته شده از اختیارات تام و تمام زمامداری برخوردارند و برای ساکنان آن ایجاد حق و تکلیف می‌کنند. بدین ترتیب، کشورها از یکدیگر باز شناخته می‌شوند و مسئله استقلال کشورها مطرح و مفهوم می‌یابد و روابط بین‌المللی در نظم خاص شکل می‌گیرد. (همان)

بنابراین، به‌لحاظ حقوقی مولفه‌ی سرزمین دارای جایگاه ویژه و نقش تعیین‌کننده در استقلال کشورها و بازشناسی آن‌ها دارد. زیرا ارتباط نزدیک با اصل تمامیت ارضی دارد که یکی از اصول اساسی مورد قبول دولت‌ها در حقوق بین‌الملل عمومی است. چه بسا که همین موضوع باعث اختلافات و منازعات خونین، در میان دولت‌ها شده است. (دانش، ۱۳۹۱: ۱۸۲)



۲-۳. حاکمیت ۱

یکی از اصول که نظر حقوق دانان را به خود جلب کرده است، اصل حاکمیت است. باید دید مفهوم حاکمیت چیست؟ و چگونه می‌تواند مشخص کننده مفهوم دولت - کشور مستقل باشد؟ در حقوق عمومی، حاکمیت به معنای قدرت برتر، قدرت مافوق و قدرت مطلق و انحصاری هر کشور است. اصل حاکمیت برای نخستین بار در قرن ۱۶م، توسط ژان بودن (Jean Bodin) فیلسوف و حقوق دان برجسته فرانسوی، ابراز گردید و عده‌ای از فلاسفه و حقوق دانان دیگر از او پیروی نمودند. این عده از دانشمندان معتقدند که حاکمیت مافوق تمام قدرت‌هاست و جنبه‌ی غیرمشروط و مطلق دارد. طبق این نظریه در نظام بین الملل نیز حاکمیت به معنای عدم وابستگی به قدرت دیگر است. (ضیایی بیگدلی، پیشین: ۲۰۹-۲۱۰)

ژان بودن اولین کسی است که در سال ۱۵۷۶م، در اثر خود به نام «شش کتاب در باره جمهوری» حاکمیت را تعریف نموده است. وی می‌گوید: «حاکمیت عبارت است از قدرت فرمان‌روایی و اجبار اتباع به اطاعت از دولت، بدون آن‌که خود، از هیچ شخصی در روی زمین فرمان ببرد و یا تحت اجبار قرار گیرد.» (عاملی، ۱۳۴۶: ج ۱، ۲۷۹) بنابراین، هریک از اجتماعات مستقل بشری، دارای دستگاہی است که قدرت مطلق و عالی را در اختیار دارد و توده مردم بر حسب عادت از آن اطاعت می‌کنند. اجتماعی که از استقلال سیاسی برخوردار باشد، اراده اش نامحدود است. (بوشهری، ۱۳۷۶: ؟)

حقوق دانان و دانشمندان علوم سیاسی قرن بیستم، اختلاف نظر وسیعی در مورد مفهوم حاکمیت دارند. برخی حاکمیت را به معنای استقلال داخلی و خارجی دانسته‌اند؛ عده‌ای حاکمیت را با صلاحیت درهم آمیخته‌اند؛ دسته‌ای هم برای حاکمیت دو جنبه قایل شده‌اند: حاکمیت داخلی یا آزادی و حاکمیت خارجی یا استقلال. بنابراین، آنچه مسلم است حقوق بین‌الملل جدید، حاکمیت کشورها را در مرحله‌ی اول، به رسمیت شناخته و بند اول ماده ۲ منشور ملل متحد در این موضوع تصریح می‌کند: «سازمان بر اصل برابری حاکمیت کلیه اعضا پایه‌گذاری شده است...»

در مرحله دوم، حاکمیت تنها در زمینه داخلی قابل پذیرش است (حاکمیت ملی) آن هم



به صورت نه مطلق بلکه تابع حقوق بین‌الملل به بیان بهتر؛ حاکمیت به مفهوم جدید یعنی حق تصمیم‌گیری و آزادی عمل در کلیه‌ی امور، در چارچوب مرزهای خود و عدم وابستگی به هر قدرت داخلی یا خارجی (استقلال). اما در زمینه بین‌المللی، حاکمیت مفهومی تازه می‌یابد و آن صلاحیت است. یعنی در روابط بین‌المللی، کشورها از اختیارات و قدرت حقوقی برخوردارند که حقوق بین‌الملل برای او به رسمیت شناخته است و به آن صلاحیت می‌گویند. (ضیایی بیگدلی، پیشین: ۲۱۰)

در ماده ۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان در مورد حاکمیت چنین آمده است: «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کند.»

مفهوم حاکمیت، در قرون و اعصار گذشته، تحت عناوینی هم‌چون؛ حاکمیت الهی، سلطنتی و متنفذان تجربه شده است؛ اما با انقلاب‌ها و تحولات که در قرون اخیر روی داد، حاکمیت مردم ۱ و سپس حاکمیت ملی ۲ جای آن را گرفته است. بنابراین، می‌توان گفت: حاکمیت عبارت است از؛ قدرت برتر فرماندهی، یا امکان اعمال اراده‌ای فوق اراده‌های دیگر.

۳-۳. جمعیت پایدار

از نخستین شرایط تشکیل دولت - کشور مستقل وجود گروه انسانی است که جمعیت سیاسی را تشکیل می‌دهد. جمعیت، گروهی از افراد انسانی را گویند که با رابطه و پیوندی حقوقی و سیاسی به نام تابعیت با یکدیگر متحد شده باشند و به کشوری مربوط گردند. بدون آن که لازم باشد دارای نژاد، زبان، ملیت و مذهب واحدی باشند. (ضیایی بیگدلی، پیشین: ۲۰۲)

در گذشته گروه‌های انسانی، حالت توده‌ای از افراد و گروه‌های، مانند خانواده، طایفه، قبیله و... را داشتند که با وجود زیستن در کنار یکدیگر، بین آنان هنوز همبستگی اجتماعی به وجود نیامده بود. از این رو، هنوز نمی‌شد آن‌ها به عنوان جامعه سیاسی در یک کلیت متمایز در نظر گرفت.

۱ حالتی است که در آن هریک از افراد مردم به صورت برابر و بدون واسطه، در تعیین سرنوشت سیاسی خود، نقش اساسی داشته باشند.

۲ به حالتی گفته می‌شود که در آن مجموعه ملت، به عنوان پیکره واحد و شخصیت حقوقی مستقل از افراد تشکیل دهنده‌ی آن، حاکم بر امور و شئون جامعه باشند.





ولی در اثر تحولات و پیشرفت‌ها، این گروه‌های انسانی با هم پیوسته گردیدند و اولین خمیرمایه تشکیل دولت - کشورهای مستقل را شکل دادند. (قاضی، پیشین: ۱۹۳-۱۹۴) از سوی دیگر گروه‌های انسانی مستقر در درون مرزهای دولت - کشور مستقل، که به مفهوم وسیع آن «جمعیت» خوانده می‌شود، از نظرگاه حقوقی در سه مقوله‌ای متفاوت جای می‌گیرد:

الف. اتباع کشور

ب. بیگانگان

ج. بی‌وطنان

این سه گروه جمعیت یا گروه انسانی را تشکیل می‌دهند. لکن آنچه در تشکیل دولت - کشور دارای استقلال اهمیت دارد، اتباع کشور یا جمعیت پایدار است. زیرا تابعیت، رابطه سیاسی، معنوی و ویژگی حقوقی است که به‌موجب آن، شخص تابع، را به دولت معین مرتبط می‌سازد (نصیری، ۱۳۸۹: ۱۵) و او احساس تعلق به کشور متبوع‌شان می‌کند و به جهت تعلق به کشور معین، در آن کشور دارای حقوق و تکالیفی است. (همان: ۱۹۸-۱۹۹) بر خلاف بیگانگان و افرادی بی‌وطن و فاقد تابعیت که قطعاً چنین علقه‌ی حقوقی و سیاسی میان آن‌ها و کشور که در آن زندگی می‌کنند، وجود ندارد. هرچند که بر اساس قواعد بین‌المللی، دولت‌ها باید به خارجیانی که در قلمرو کشورش، زیست و زندگی می‌کنند و مقیم هستند، حداقل حقوق را اعطا کنند. بنابراین، کشوری به‌لحاظ حقوقی و سیاسی مستقل محسوب می‌گردد که، دارای جمعیت یا گروه انسانی ثابت و پایدار باشد.

۳-۴. دولت

در متون گوناگون نام‌های کشور، ملت و دولت به‌صورت هم‌معنی استفاده می‌شوند، ولی این صحیح نیست و آن‌ها در بعضی اوقات دارای تفاوت‌هایی هستند. مثلاً ملت نشان‌گر مردمی است که دارای فرهنگ، مبدأ و تاریخ مشترک می‌باشند. با این حال، صفت ملی و بین‌المللی به‌صورت مکرر برای اشاره به مسائل مربوط به کشورهای مستقل، برای نمونه سرمایه ملی، قانون بین‌المللی استفاده می‌شود.

اما دولت اشاره به مجموعه‌ی از نهادها می‌باشد که حاکمیت بر یک سرزمین و ساکنان آن را بر

عهده دارند. چنان‌که یکی از نویسندگان و حقوق‌دانان معاصر در مورد دولت می‌نویسد: «حکومت مجموعه‌ی ساختارهای ابزاری دولت به‌شمار می‌رود و آن عبارت از مقامات، سازمان‌ها، نهادها و تشکیلاتی است که به وسیله آن امور مربوط به حاکمیت اعمال می‌گردد.» (هاشمی، پیشین: ۱۰۱-۱۰۲)

البته باید یادآوری کرد که در برخی کشورها حکومت و دولت معنای مترادف دارند یعنی دولت همان حکومت و حکومت همان دولت است. اما در برخی کشورهای دیگر مانند افغانستان، این دو مقوله، از هم جدا می‌باشد و معنای متفاوتی دارند. منظور از دولت مجموعه‌ی سازمان‌ها، نهادها و تشکیلات است که شامل قوای سه‌گانه می‌شود و لکن منظور از حکومت معنای خاص؛ قوه مجریه کشور است. چنان‌که در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان مصوب ۱۳۸۲ش، این دو مقوله تفکیک شده است و فصل اول، حدود ۲۱ ماده به بیان وظایف، اختیارات و تکالیف دولت مربوط می‌شود و در فصل چهارم آن، در مورد حکومت است و ۱۰ ماده به بیان و شرح وظایف و تکالیف حکومت پرداخته است و در مورد تعریف حکومت چنین آمده است: «حکومت متشکل است از وزرا که تحت ریاست رئیس جمهور اجرای وظیفه می‌نماید. تعداد وزرا و وظایف شان توسط قانون تنظیم می‌گردد.» (قانون اساسی، ماده ۷۱)

۳-۵. شناسایی از سوی سازمان ملل متحد و دولت‌ها

در نظام بین‌المللی معاصر که بر برتری و تفوق حاکمیت‌های کشوری پایه‌گذاری شده است، شناسایی خصوصیت یک تاسیس نهاد اساسی را «داراست»^۳ شناسایی روش و تشریفاتی است که به‌طور رسمی از قرن ۱۸م، به بعد در روابط بین‌المللی معمول گردیده و آن به رسمیت شناختن کشور نوبنیاد توسط کشورهای دیگر است. به عبارت دیگر؛ هرگاه کشور جدیدی در صحنه‌ی بین‌المللی ظاهر شود، سایر کشورها به‌منظور برقراری ارتباط با آن کشور، باید آن را به رسمیت بشناسند و موجودیتش را تایید کنند. (ضیایی بیگدلی، پیشین: ۲۱۱-۲۱۲) بنابراین، به رسمیت شناختن کشور نشان دهنده تصمیم یک کشور مستقل، برای در نظر گرفتن یک سرزمین دیگر به‌عنوان کشور مستقل است.

۳-۵-۱. ماهیت حقوقی شناسایی

در مورد ماهیت و چیستی شناسایی در حقوق بین‌الملل، باید گفت: شناسایی عملی است که،





یک یا چند دولت وجود یک سازمان سیاسی مستقلی را که قادر به رعایت مقررات بین‌المللی می‌باشد، در سرزمینی مشخص و قلمرو معین، تصدیق می‌کنند و در نتیجه، اراده خود را نسبت به شناخته شدن آن به‌عنوان عضو جامعه بین‌المللی اعلام می‌دارند.

نکته قابل یادآوری این‌که در مورد شناسایی اصل بین‌المللی وجود ندارد؛ بلکه به باور اکثر قریب به اتفاق حقوق‌دانان عمل شناسایی کشوری از سوی دیگر کشورها، کاملاً اختیاری است. چنان‌چه موسسه حقوق بین‌الملل در قطعنامه ۱۹۳۶م، بر اختیاری بودن شناسایی صحه گذاشته است. (سلیمی، ۱۳۸۶: ۲۵۸)

البته باید توجه داشت که شناسایی به‌معنای بر حق شمردن رژیم شناخته شده نیست؛ مثلاً اگر آمریکا یک کشور مسلمان یا کشور کمونیستی (شوروی سابق) را به رسمیت می‌شناسد، هرگز به‌معنای بر حق بودن ایدئولوژی حاکم آن‌ها و اهداف شان نیست بلکه منظور این است که کشور شناسایی شده، یک پدیده سیاسی-حقوقی و حائز موجودیت قانونی است و به‌صورت عضو جامعه بین‌المللی صلاحیت شناسایی را دارد. (همان: ۲۶۳-۲۶۴)

۳-۵-۲. آثار حقوقی شناسایی

در این مورد سؤال اساسی که وجود دارد این است که آیا شناسایی به کشور جدید شخصیت بین‌المللی می‌بخشد یا مؤید آن است که کشور جدید چنین شخصیتی را قبلاً دارا بوده است؟ در این مورد دو نظریه وجود دارد:

الف. نظریه ایجابی و تأیسی

عده‌ای از حقوق‌دانان معتقدند که همان‌طوری که بنای قواعد حقوقی اعم از داخلی و بین‌المللی اراده موافق کشور یا کشورهاست، همان‌طور اراده خاص و موافق کشورها که به‌صورت شناسایی تجلی می‌کند، به جامعه سیاسی جدید موجودیت و شخصیت بین‌المللی می‌بخشد. البته بر این نظریه انتقادهای زیادی وارد شده است که از حوصله‌ی این نوشتار خارج است و بیان آن‌ها مجال دیگری را می‌طلبد.

ب. نظریه اعلامی

طبق این نظریه از آن‌جای که کشور یک پدیده تاریخی، اجتماعی است و مولود قواعد حقوقی

نیست، بنابراین، شناسایی صرفاً به منزله اعلام ورود کشور جدید به صحنه بین‌المللی از سوی کشورهاست. می‌تواند سرآغاز برقراری روابط دیپلماتیک و انعقاد معاهدات بین‌المللی با کشور جدید و یاد شده باشد. موسسه حقوق بین‌الملل نیز در سال ۱۹۳۶م، این نظریه را پذیرفته است و امروزه شیوه عمل کشورها و مقررات بین‌المللی کاملاً منطبق با نظریه اعلامی است. ژرژسل، لویی کاواره و پیله (pillet) از طرفداران این نظریه‌اند. (ضیایی بیگدلی، پیشین: ۲۱۳)

۳-۵-۳. شیوه‌های شناسایی

از آن‌جای اصل شناسایی عمل کاملاً آزانه است، شیوه‌های به رسمیت شناختن می‌تواند به صورت ضمنی یا رسمی با تبعات گوناگون صورت گیرد. این موضوع ربطی به برقراری روابط دیپلماتیک ندارد. تقسیم بندی دیگری تحت عنوان شناسایی «دوفاکتو» (De facto) و شناسایی «دوژوره» (De jure) نیز وجود دارد.

شناسایی دوفاکتو عملی موقت و غیر رسمی است که در مورد کشورهای فاقد ثبات سیاسی یا به دلیل ملاحظات سیاسی خاصی به کار می‌رود. شناسایی دوژوره رسمی، دائمی و قانونی است و در باره کشورهای با ثبات، کاملاً رسمی و مستقل اعمال می‌گردد. (سلیمی، پیشین: ۲۵۹) شناسایی موقت می‌تواند به دائمی تبدیل شود. مثلاً اسرائیل در سال ۱۹۴۸م، از سوی آمریکا و انگلستان به طور موقت شناسایی شد و به مرور زمان به شناسایی دائمی تبدیل گردید. (بلدسو،

۱۳۷۵: ۶۷-۶۸) پس شناسایی امر اختیاری خواهد بود.
 تأسیس ۱۳۹۴

۴. افغانستان و مسئله استرداد استقلال

در این مورد ابتدا یک اشاره‌ای کوتاهی به گذشته و پیشینه‌ی تاریخی افغانستان و تاریخ شکل‌گیری افغانستان مدرن می‌گردد و سپس به مسایل که پیرامون استقلال کشور مطرح است، پرداخته می‌شود.

۴-۱. افغانستان کهن

افغانستان، اگرچه به‌عنوان یک کشور و یک ملت دارای تاریخ جدید است؛ اما این سرزمین از لحاظ قدمت تاریخی، یکی از کهن‌ترین کشورهای جهان به‌شمار می‌رود. از روزگار باستان،





این سرزمین شاهد فتوحات نظامی بسیاری از جمله توسط اسکندر مقدونی، شاهنشاهی موریان، مسلمانان عرب، چنگیزخان و دیگران بوده است. (غبار، ۱۳۸۴: ۴۶، ۶۶ و ۱۸۵) این سرزمین هم‌چنین محل پاگیری امپراتوری‌های متعددی از جمله دولت یونانی بلخ، شاهنشاهی کوشان، ژنبیل (یا ژنبیل یا کابل شاهان)، سامانیان، صفاریان، غزنویان، غوریان، تیموریان و پادشاهی درانی بوده است. (همان: ۴۲، ۴۹، ۸۹، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۹، ۲۵۰ و ۳۳۸) در اواسط سده هفتم (۶۴۲-۸۷۰) پس از این‌که حمله اعراب به ایران با شکست شاهنشاهی ساسانی کامل شد. آن‌ها به سوی خاور ایران هجوم برده و در سال ۶۴۲ میلادی شهر هرات را تسخیر کردند و در سال ۸۷۰، کابل و تقریباً تمام مناطق افغانستان فعلی توسط اعراب فتح شدند. (همان: ۶۷)

بنابراین، با اطمینان و جرأت می‌توان گفت: تاریخ کامل افغانستان را نمی‌توان از ذیل نام افغان و افغانستان دریافت. بلکه تاریخ باستانی و سده‌های میانه این مملکت را باید در تاریخ اوستایی و شاهنامه‌ای و در تاریخ خراسان جستجو نمود و بدون تردید تاریخ اوستایی و شاهنامه‌ای و خراسان تاریخی از سرزمین بلخ، بامیان، سیستان (نیمروز)، زابل، کابل، هرات، مرو، غور و غرjestان و از کتاب اوستای زرتشت و شاهنامه‌ها و از تاریخ پیش‌دادیان و کیانیان و ادبیات دری، جدا نیست.

۴-۲. افغانستان مدرن

تاریخ سیاسی افغانستان مدرن در ابتدای سده هیجدهم میلادی آغاز شد. زمانی که در سال ۱۷۰۹ میلادی، سلسله هوتکیان با سرپرستی میرویس خان هوتک حکومت خود را در قندهار ایجاد کردند و به‌صورت دقیق‌تر و گسترده‌تر زمانی آغاز شد که احمدشاه درانی امپراتوری درانی را در سال ۱۷۴۷ ایجاد کرد. (غبار، پیشین: ۳۲۰-۳۵۴) پایتخت در سال ۱۷۷۶ از قندهار به کابل منتقل شد. واژه افغانستان به‌عنوان نام یک کشور، برای اولین بار در سال ۱۳۰۱ وارد متن قانون کشور گردید و در قانون اساسی امان‌الله خان به تصویب رسید. (نظام‌نامه اساسی، ۱۳۰۱: ماده ۸) آغاز پادشاهی امان‌الله خان در سال ۱۳۰۱ آغاز تاریخ مستقل افغانستان است. واژه افغان در سال ۱۳۴۳ ش (۱۹۶۴م) در قانون اساسی محمد ظاهرشاه با تعریفی جدیدی و به‌معنی همه افراد شهروند کشور افغانستان به‌کار رفت. (قانون اساسی، ۱۳۴۳: ماده ۱) با این وجود پرسش‌های در مورد استقلال افغانستان مطرح است که مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۴. افغانستان و استرداد استقلال

افغانستان، دو بار توسط امپراتوری بریتانیا اشغال گردید و پس از شکست در دومین جنگ افغانستان - بریتانیا، این کشور، به یک کشور تحت‌الحمایه بریتانیا تبدیل شد و تا زمان اعلام استقلال آن توسط امان‌الله خان در ۱۲۹۸ ش، (۱۹۱۹ م) سیاست خارجی افغانستان زیر نظر مستقیم امپراتوری بریتانیا بود. در ۱۹ اوت ۱۹۱۹ م، پس از جنگ سوم افغان و انگلیس (معروف به جنگ تل) و امضای معاهده راولپندی، افغانستان دوباره کنترل امور خارجی خود را از بریتانیا پس گرفت و کشورهای روسیه و ترکیه از اولین کشورهایی بودند که استقلال افغانستان را به رسمیت شناختند. از این تاریخ به بعد، در افغانستان ۲۸ اسد به مناسبت قرارداد ۱۹۱۹ م، افغانستان - بریتانیا جشن گرفته می‌شود. زیرا این قرار داد منجر به روابطی بدون درگیری بین افغانستان و بریتانیا شد. با این حال دو سؤال اساسی در مورد استقلال افغانستان مطرح است. یکی این‌که، آیا ۲۸ اسد سالروز استقلال افغانستان است؟ دوم این‌که آیا با حضور کشورها و نیروهای نظامی ناتو، می‌توان افغانستان را، کشور مستقل دانست؟

۳-۴-۱. روز استقلال افغانستان

برخی از نویسندگان معاصر معتقدند که تجلیل از ۲۸ اسد به‌عنوان سالروز استقلال افغانستان، یک تاریخ فرضی و تخیلی است که با هیچ‌یک از رویدادهای مهم دوره‌ی امان‌الله خان مطابقت ندارد. (لعل‌زاد، و بسایت خراسان زمین، در یافت: ۱۳۹۸/۳/۷) البته در ۱۹ اوت ۱۹۱۹ م، مطابق با ۲۸ اسد ۱۲۹۸ ش، پیمان صلح راولپندی توسط امان‌الله خان مورد تأیید قرار گرفت. از آن‌جا که برای نخستین بار نماینده انگلیس در سند پیوست این پیمان، با نمایندگان افغانستان به‌عنوان نمایندگان یک کشور مستقل رفتار کرد، برخی با همین استدلال، ۲۸ اسد را به‌عنوان روز استقلال افغانستان می‌شناسند.

البته برخی از پژوهش‌گران معاصر افغانستان، پیمان راولپندی را به ضرر کشور دانسته‌اند. مثلاً مرحوم «غبار»، معتقد است که پیمان راولپندی «فتح سیاسی» انگلیس در برابر شکست نظامی‌اش در میدان جنگ بود. به گفته غبار: «علی احمدخان در امضای این قرارداد لغزید و به ضرر افغانستان امضا کرد.» (غبار، پیشین: ۷۷۵-۷۷۶) «محمد صدیق فرهنگ» و «عبدالحمید مبارز» نیز با ۲۸ اسد میانه خوبی ندارند و ۲۴ حمل را زمان مناسب برای تجلیل از سالروز





استقلال افغانستان می‌دانند. (لعل‌زاد، پیشین) همین اختلاف‌ها باعث شده است که در ۹۹ سال اخیر، رژیم‌ها و دولت‌های وقت افغانستان، در تاریخ‌های مختلف، از سالروز استقلال افغانستان تجلیل کنند^۱

۲-۳-۴. فراز و فرودها یا چالش‌های استقلال

افغانستان بعد از حصول استقلال در ۲۸ اسد سال ۱۹۱۹م، فراز و فرودهای زیادی را پیموده است. جهاد مردم علیه تجاوز بریتانیا در چندین مرحله، سربرآوردن دولت‌های مستبد و خودکامه‌ای که هم و غمی جز قدرت‌طلبی، مردم‌ستیزی و بی‌گانه‌پروری نداشتند، اشغال کشور از سوی اتحاد جماهیر شوروی (سابق) در دسامبر ۱۹۷۹م، و سرانجام در اثر تحولات ۹ و ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تحولات عظیمی در سطح کشور، منطقه و جهان رونما گردید.

با این تحولات، سرنوشت کشور با منافع و مصالح کشورهای بزرگ به‌ویژه ایالات متحده آمریکا و جامعه جهانی گره خورد و بار دیگر زمینه‌ی اعاده و استحکام حاکمیت ملی، استقلال و تشکیل حکومت ملی فراهم گردید. ما در این مرحله شاهد امضای معاهده‌ی «بُن» به تاریخ ۶ دسامبر ۲۰۰۱م، به‌مثابه‌ی اساس گام‌های بعدی به سوی صلح و ثبات و به طبع آن شاهد برگزاری لویه جرگه اضطراری به تاریخ ۱۱ جون ۲۰۰۲، تشکیل اداره موقت، دولت انتقالی، لویه جرگه‌ی تصویب قانون اساسی در ۴ جنوری ۲۰۰۴ میلادی و برگزاری اولین انتخابات ریاست جمهوری در اکتوبر ۲۰۰۴م، در کشور بودیم.

سؤالی که اکنون، در ذهن خواننده ایجاد می‌شود این است که: افغانستان با حضور گسترده‌ی کشورها، به‌ویژه آمریکا، سازمان ناتو و پایگاه‌های نظامی این کشورها در این سرزمین، آیا هنوز هم از استقلال و حاکمیت ملی برخوردار است یا خیر؟ حضور کشورها و نیروهای نظامی ناتو چالش فراروی استقلال کشور محسوب نمی‌شود؟

در پاسخ به این پرسش، به اختصار باید گفت: در قدم نخست حضور این نیروها در افغانستان، به اساس قطعنامه‌های سازمان ملل و موافقت دولت قانونی افغانستان صورت گرفته است و این با حاکمیت ملی و استقلال کشور در تعارض قرار ندارد. مسأله‌ی دومی که باید به آن توجه کرد این

۱ در زمان امان‌الله خان، ۹ حوت ۱۲۹۷ش را به‌عنوان روز استقلال جشن می‌گرفتند. در زمان نادرشاه و اوایل پادشاهی ظاهرشاه، ۶ جوزا ۱۲۹۸ش به‌عنوان روز استقلال شناخته می‌شد (روزی که گویا نادرخان تل را تسخیر نموده است). اما از اواخر سال‌های ظاهرشاه تا کنون، ۲۸ اسد ۱۲۹۸ش به‌عنوان روز استقلال افغانستان تجلیل می‌گردد.

است که استقلال و حاکمیت ملی یک امر نسبی است و با در نظر داشت شرایط و اوضاع می‌شود مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد، با توجه به شرایط و اوضاع کنونی افغانستان، بدون تردید حضور کشورها و نیروهای شان در افغانستان، به معنای تحکیم پایه‌های استقلال و حاکمیت ملی کشور است. با نگاهی تاریخی نیز می‌توانیم نظیر هم‌چو اتفاقاتی را در تاریخ معاصر کشورهای جهان مشاهده نماییم. به‌طور نمونه، کشور ژاپن و آلمان بعد از شکست در جنگ جهانی، حضور پایگاه‌ها و نیروهای متحدین به‌ویژه ایالات متحده آمریکا را در خاک خویش پذیرفتند و این پایگاه‌ها تا همین اکنون در خاک این دو کشور وجود دارند. این حضور نظامی نه تنها به استقلال و حاکمیت ملی این دو کشور قدرتمند کنونی جهان، صدمه نزد که آن‌ها را در رشد و توسعه اقتصادی و بازسازی کمک و یاری رساند.

بنابراین، در جهان امروز، استقلال (Independence) نه به معنی و مفهوم کلاسیک آن بلکه به معنای نوعی از وابستگی متقابل (Interdependency) مطرح است و به عوامل بین‌المللی و داخلی بستگی دارد که هر کدام به نوبه‌ی خود در رشد و تضعیف آن نقش بازی می‌کنند. این وضعیت جدید با تقویت آگاهی از ارزش‌ها و منافع مشترک همراه بوده و موجب هم‌کاری بیش‌تر بین حاکمیت‌های مستقل گردیده است. از این‌رو، دولت‌ها ضمن تأکید بر حفظ استقلال خود هر چه بیش‌تر به سوی هم‌کاری و وابستگی متقابل کشیده می‌شوند. پس، ما می‌توانیم با خردمندی و مطالعه‌ی همه‌جانبه، از حضور و هم‌کاری‌های نیروهای ائتلاف و همکاری‌های این کشورها با افغانستان در عرصه‌های مختلف، در راستای تحکیم پایه‌های استقلال، حاکمیت ملی، بازسازی، توسعه و رشد اقتصادی کشور استفاده نماییم.^{۱۳۹۴}

نتیجه‌گیری

برایند پژوهش حاضر نشان‌گر آن است که افغانستان یک کشور مستقل، با حاکمیت ملی و استقلال سیاسی و حقوقی در سرزمین و قلمرو مشخص، جمعیت پایدار و در قالب دولت شناخته شده‌ای از سوی کشورها و سازمان ملل است و حضور کشورها و نیروهای ناتو که با مجوز رسمی شورای امنیت سازمان ملل متحد، به منظور مبارزه با تروریسم بین‌المللی، نمی‌تواند استقلال آن را مخدوش سازد. زیرا در عصر جهانی شدن مفهوم استقلال را جز در سایه‌ی نوعی تعامل و هم‌کاری بین دولت ملی با دیگر دولت‌ها نمی‌توان معنی کرد.





بنابراین، نتیجه‌ی منطقی که از مفهوم نوین استقلال به دست می‌آید این است که دیگر استقلال بیگانه ستیزی و انزوا طلبی را افاده نمی‌کند و در دنیای امروز که گسترش ارتباطات، روابط اقتصادی و تجارت، مردم و ملت‌ها را عملاً به هم نزدیک، مرتبط و نیازمند ساخته است، ناگزیر باید پارادایم مدرن هم‌سویی و هماهنگی اهداف را جای‌گزین پارادایم قدیمی خودی-بیگانه، نمود. در پارادایم جدید مسأله، دیگر بی‌نیازی یک ملت، مثلاً از طریق سیاست‌های خودکفایی، از دیگر ملت‌ها نیست؛ بل که برعکس مسئله اصلی تشدید نیازهای متقابل میان ملت‌ها است. اگر استقلال طلبی یا داعیه‌ی استقلال در جهان امروز باعث فقر، عقب ماندگی و محو آزادی‌های انسانی گردد، دیگر نمی‌توان برای هم‌چو استقلالی ارزش قایل شد.

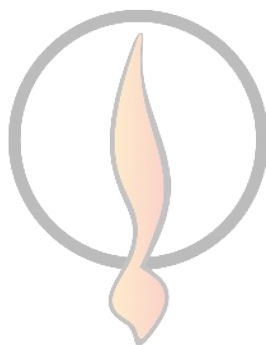
منابع

الف. کتاب‌ها، مجلات و ...

۱. آقا بخشی، علی (۱۳۷۶)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
۲. ابوالوفا، احمد (۱۳۹۰)، حقوق دیپلماتیک (رهیافت اسلامی)، ترجمه دکتر سیدمصطفی میرمحمدی، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول.
۳. بلدسو، رابرت، بوسلاوبوسچک (۱۳۷۵)، فرهنگ حقوق بین‌الملل، ترجمه علیرضا پارسا، تهران، نشر قومس.
۴. بوشهری، جعفر (۱۳۷۶)، حقوق اساسی، تهران، گنج دانش، چاپ اول ویرایش جدید.
۵. دانش، سرور (۱۳۹۱)، حقوق اساسی افغانستان، کابل، انتشارات دانشگاه ابن سینا بلخی، چاپ دوم.
۶. بی‌نا (۱۳۹۴)، متن کامل قوانین اساسی افغانستان، کابل، انتشارات دانشگاه ابن سینا بلخی، چاپ دوم.
۷. سایت خراسان زمین؛ به آدرس: www.khorasanzameen.net
۸. سلیمی، عبدالحکیم (۱۳۸۶)، نقش اسلام در توسعه حقوق بین‌الملل، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، چاپ دوم.
۹. غبار، میرغلام محمد (۱۳۸۴)، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، انتشارات جمهوری (اسدی)، چاپ اول.
۱۰. عاملی، حشمت‌الله (۱۳۴۶)، مبانی علم سیاست، انتشارات ابن سینا بلخی.
۱۱. فرهنگ، میرمحمدصدق (۱۳۸۰)، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، دارالنشر، چاپ اول.
۱۲. قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۳)، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ دوازدهم.
۱۳. منصوری، جواد (۱۳۷۴)، فرهنگ استقلال، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۴. نصیری، محمد (۱۳۸۹)، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران، انتشارات آگاه.
۱۵. هاشمی، سیدمحمد (۱۳۹۰)، حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول.
۱۶. بی‌نا (۱۳۸۴)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ ششم، پاییز ۱۳۸۴.

ب. قوانین و اسناد بین‌المللی

۱۷. نظام‌نامه اساسی دولت علیه افغانستان، مصوب ۱۰ حوت ۱۳۰۱ ش.
۱۸. قانون اساسی افغانستان، مصوب ۹ میزان ۱۳۴۳ ش.
۱۹. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، مصوب ۱۴ / ۱۰ / ۱۳۸۲ ش.
۲۰. منشور ملل متحد، مصوب ۱۶ ژوئن ۱۹۴۵ م.
۲۱. میثاق جامعه ملل، مصوب ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ م.
۲۲. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ م.
۲۳. قطعنامه موسسه حقوق بین‌الملل، اجلاسیه برکسل، ۱۹۳۶ م.



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

